

خدا جون سلام به روی ماهت...

من جوکم ۵
من حتی توی مدرسه هم جوکم



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



جیمز پترسون

نویسنده‌ی کتاب «مدرسه است: لطفاً جای خالی را پر کنید.»

و کریس گراینستاین
امیرحسین دانشورکیان

سرشناسه: پاترسون، جیمز، ۱۹۴۷-م.

Patterson, James

عنوان و نام پدیدآور: من حتی توی مدرسه هم جوکم
نویسنده: جیمز پترسون، کریس گرابنستاین؛ [با همکاری امیلی ریمود؛] [تصویرگر: جومیکو تجیدو]؛ مترجم: امیرحسین دانشورکیان.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۵۳۶-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: I funny: school of laughs, 2017.

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی -- قرن ۲۰م.

موضوع: Young adult fiction, American-- 20th century

شناسه‌ی افزوده: گرابنستاین، کریس / Grabenstein, Chris

شناسه‌ی افزوده: ریمود، امیلی، ۱۹۷۲-م. / Raymond, Emily, 1972-

شناسه‌ی افزوده: تجیدو، جومیکو، تصویرگر / Tejido, Jomike

شناسه‌ی افزوده: دانشورکیان، امیرحسین، ۱۳۷۱، مترجم

رده‌بندی کنگره: PS۳۵۵۴

رده‌بندی دیویی: ۱۳/۵۴[ج]

شماری کتاب‌شناسی ملی: ۹۰۷۹۴۴۳

۷۱۸۲۰۱



انتشارات پرتقال

من جوکم ۵: من حتی توی مدرسه هم جوکم

نویسنده: جیمز پترسون - کریس گرابنستاین

تصویرگر: جومیکو تجیدو

مترجم: امیرحسین دانشورکیان

ناظر محتوایی: آزاده کامیار

ویراستار ادبی: نسرين نوش امینی

ویراستار فنی: فرناز وفايي دیزجی - فاطمه صادقیان

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: حسین پاشازاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مینا فیضی - عاطفه قلیچ‌خانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۵۳۶-۳

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش‌سبز

چاپ و صحافی: امیر

قیمت: ۱۶۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۴۴



۰۲۱-۶۳۵۴۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com



فصل ۱



مردهی متحرک (البته با ویلچر)

سلام به همگی، من جیمی گریم^۱ هستم. یه چیزهایی هست که بهتره همین اول کاری درباره‌ی من بدونین، آخه احتمالاً قراره این روزها آخرین روزهایی باشن که روی کره‌ی زمین می‌گذرونم. یک: من کم‌دین هستم.

دو: پسرخاله‌م، استیوی کاسگاروف^۲، همین جمعه‌ای که توی راهه، ساعت هشت شب به وقت منطقه‌ی زمانی شرقی (هفت شب به وقت منطقه‌ی زمانی مرکزی) قراره من رو به قتل برسونه.

بله. شدم عین یه پاکت شیر؛ تاریخ انقضا دارم. آخه می‌دونین، جمعه‌شب‌ها ساعت هشت، سریال جدیدم، جیمی‌جوکه از شبکه‌ی بی‌ان‌سی پخش می‌شه.

این دفعه دیگه استیوی دلیل خیلی خوبی واسه به فنا دادن من داره. می‌دونین، داریم همین‌طوری محض خنده قسمتی رو ضبط می‌کنیم

1. Jamie Grimm

2. Stevie Kosgrove

که توش با سابقه‌ترین قلدر مدرسه‌ی لانگ‌بیچ رو دست می‌ندازیم. الان وسط‌های فصل اول جیمی جوکه‌ایم که فیلم‌برداری‌ش توی نیویورک انجام می‌شه. اگه گفتین چی شده؟ سریال طنز من حسابی ترکونده؛ تقریباً همون‌طوری که استیوی کاسگاروف قراره بعد از دیدن قسمت این جمعه که درباره‌ی اسکیوی ماسگاروفه، من رو بترکونه! به نظر م باید تغییر بهتری به اسمش می‌دادیم، نه؟

دوست خویم، گیلدا گولد، قراره قسمت اسکیوی رو کارگردانی کنه. بهترین رفقا مون جویی گاینر و جیمی پیرس هم در نقش بهترین رفقا، جویی و جیمی، بازی می‌کنن. بله، سریاله یه جورهایی بر اساس زندگی من ساخته شده. این‌طوری کارمون آسون‌تر می‌شه.

و خیلی خیلی خطرناک‌تر.

گیلدا می‌گه: «سر صحنه سکوت رو رعایت کنین... و... حرکت!»

سکانس شروع می‌شه.

گاینر از ردیف اول می‌گه: «مبارکه جیمی. مسابقه‌ی معلم یه‌روزه رو

بردی.»

از قرار معلوم گاینر خیلی بازیگر خوبیه... خیلی بهتر از من.

می‌پرسین جیمی پیرس چطور؟ راستش اون نابغه‌ست، دیالوگ‌هاش

رو کم‌وبیش زمزمه می‌کنه.

پیرس زیر لب می‌گه: «آره، جیمی. مبارکه، مرد.» (راستش بیشتر

شبیه آله، جیبی. بُبالکه، بلد شده، که خب یه جورهایی خنده‌داره. واسه

همین هم گیلدا کات نمیده و سکانس ادامه پیدا می‌کنه.)

«بچه‌ها!» تک‌چرخ (البته جفت‌چرخ) می‌زنم و می‌گم: «به‌عنوان معلم

امروز، بدین وسیله تا پایان سال تکلیف رو غیرقانونی اعلام می‌کنم!»
گاینر می‌گه: «وای!» کاملاً توی نقشش فرو رفته. «می‌تونی؟!»
«امروز من معلمم. امروز هر کاری بخوام می‌تونم بکنم!»
بازیگر نقش جیلدا جول می‌پرسه: «حتی اگه به فردا مربوط باشه؟»
یه جورهایی نقش دوست صمیمی من رو توی سریال بازی می‌کنه.
(البته من خیلی تمایلی به این مزخرفاتی که نویسنده‌هامون به ذهنشون
می‌رسه ندارم ها.) درضمن بله؛ جیلدا یه جورهایی، از جهاتی، براساس
جیلدا گولد نوشته شده.

می‌گم: «معلم‌ها مثل امپراتورهای رومی‌ان.»
پسربچه‌ی گنده و درشت‌هیکلی که در نقش اسکیوی ماسگاروف
بازی می‌کنه غرغر کنون می‌گه: «منظورت اینه که همه‌شون مرده‌ان؟ مثل
خودت؟»

جیلدا به بازیگر نقش اسکیوی علامت می‌ده تا تفنگ نخودافکن
گول‌پیکرش رو که اندازه‌ی تفنگ‌بادی مردم قبیله‌های آمازونه،
مسلح کنه.

داد می‌زنه: «وقتشه با چندتا گلوئف^۱ وسطی بازی کنیم!» و تدارکاتی‌های
پشت دوربین با یه منجنیق به سمت من گلوله‌های کاغذی خیس شلیک
می‌کنن.

سرم رو می‌دزدم، فرار می‌کنم، جاخالی می‌دم، جلو می‌آم و عقب
می‌رم تا از گلوله‌هایی که می‌آن طرفم، دور بمونم.

۱. خب ببینین، مثلاً یه گلوله داریم، که تفیش کرده‌ان، پس می‌شه گلوله‌ی تفی، که می‌شه گلوئف.
خب؟ م.



مبارکه، جیمی.
مسابقه‌ی معلم
به‌روزه رو بردی!

اینه که روی
اعصاب همه
تک چرخ بزنی.



من آماده‌ی حرکتیم.
گیلدا!

پسر، تو ویلچر داری ها.
همیشه آماده‌ی حرکتی.

آره، اما انگیزه‌م
واسه این سکانس
چیّه؟

شلیپی می‌خورن به دیوار پشت سرم و می‌شه گفت چکه‌چکه شر می‌خورن می‌آن پایین. چندش‌آور، که یعنی بامزه‌ست. اسکیوی می‌ره مهماتش رو تجدید کنه. با بیشترین سرعتی که می‌تونم می‌گم: «به‌عنوان معلم امروز، بدین‌وسیله اعلام می‌کنم وقت دسر فرارسیده!» تمام بچه‌های سر صحنه ظرف غذاهاشون رو باز می‌کنن و کیک‌های خامه‌ای‌شون رو درمی‌آرن. بعد همگی کیکشون رو پرتاب می‌کنن طرف اسکیوی.

حسابی خامه‌ای شده، با هجده تا کیک مختلف، که همگی با خامه‌ی صددرصد زده‌شده پخته شده‌ان. شیرهی نوچ و کف‌آلودی کله‌ش رو می‌پوشونه، چکه می‌کنه پایین و تلی می‌افته توی دامنش. شبیه آدم‌برفی نفرت‌انگیزی شده که با خامه‌ی زده‌شده ساخته باشنش. اعلام می‌کنم: «بچه‌ها! این هم یه راه دیگه برای اینکه قلدرها رو سر جاشون بشونین. دهنشون رو پر خامه کنین!»



فصل ۲



پایان؛ پاهانها، پایان!

گیلدا می‌گه: «خیلی‌خب، همگی. کات و پایان. قسمت شماره‌ی یازده به پایان رسید! تدوینش می‌کنیم، موسیقی متنش رو ردیف می‌کنیم، و جمعه هم می‌ره واسه پخش. بعدش هم جیمی‌جو که رسماً به مدت پنج هفته تعطیله!»

جمعیت حاضر توی استودیو دست زدن. بازیگرها و عوامل پشت‌صحنه هم تشویق کردن. سه ماهه که بی‌وقفه داریم حسابی روی سریال کار می‌کنیم. حالا هم قراره مرخصی‌ای بگیریم که واقعاً حق‌مونه. از هفته‌ی دیگه به‌جای اینکه سر صحنه بهمون درس بدن، من و گیلدا و گاینر و پیرس برمی‌گردیم مدرسه‌ی لانگ‌بیچ، همون‌جایی که اسکیوی ماسگاروف هنوز توش پادشاهی می‌کنه. البته، استیوی کاسگاروف این روزها مسئولیت‌های مربوط به سرقت‌داری‌ش رو با لارس یوهانسن شریک شده، یه کلاس‌هشتمی که از مینه‌سوتا اومده لانگ‌آیلند. لارس اون‌قدر گنده‌ست که به نظرم خودش قبلاً قَدْ مینی‌اپولیس بوده.



برگشتن به یه مدرسه‌ی واقعی به جای مدرسه‌ی الکی‌ای که سر صحنه‌ی جیمی‌جو که داشتیم حس عجیبی داره، اما یه جورهایی براش لحظه‌شماری می‌کنم. همیشه بهترین محتوا رو از توی مدرسه پیدا کردم. از طرفی هم مدرسه جاییه که برای اولین بار گوشت ناشناخته خوردم، کلمه رو کردن توی توالت و یاد گرفتم توی این دنیا سه جور آدم وجود داره: آدم‌هایی که ریاضی‌شون خوبه و آدم‌هایی که ریاضی‌شون خوب نیست. می‌دونین، نکته‌ی شوخی‌هام از توی همین چیزها دراومد دیگه.

زندگی دوست‌ها، گاینر، پیرس و گیلدا هم واقعاً تغییر کرده. گاینر اون قدر پول درآورده که به مامانش که هنوز دوران نقاهت بعد از مبارزه با سرطان رو می‌گذرونه، کمک می‌کنه. برای خودش هم چندتا زلم‌زیمبوی جدید خریده. یکی شون اون قدر برق می‌زنه که عین زگیل برقی می‌مونه. پیرس، رفیق نابغه‌مون، حقوق‌های جیمی جوکمش رو جمع می‌کنه تا خرج و مخارج تحصیلات دانشگاهی‌ش رو پس‌انداز کنه. می‌خواد هاروارد^۱ و ام‌آی‌تی^۲ درس بخونه. می‌خواد توی جفتشون هم‌زمان درس بخونه. بهم می‌گه: «راستش خیلی به هم نزدیکن. هرچند، ممکنه واسه رفت‌وآمد بین پردیس‌هاشون مجبور شم یه هاوربورد بخرم. شاید هم پهپاد^۳. باید بشینم یه حساب‌کتابی بکنم ببینم کدومش به صرفه‌تر درمی‌آد».



می‌شه دوباره بگین، استاد؟ یت‌یت پهبارم
نمی‌ذاره درست صدا تون رو بشنوم.

۱. یه دانشگاهیه. م.
۲. این هم دانشگاهه. م.
۳. یه هواپیمای کوچولوئه که از راه دور هدایتش می‌کنن و باهانش می‌شه فیلم‌برداری و حمله‌ی نظامی و خیلی کارهای دیگه کرد؛ همه‌چی بستگی به آدمش داره. م.

می‌پرسین گیلدا چطور؟ راستش اون همین الانش هم بورسیه‌ی کامل فیلم‌سازی توی یوسی‌ال‌ای^۱ رو گرفته. می‌خواد با پول‌هایی که از کارگردانی قسمت‌های جیمی جوکه درمی‌آره، روی اولین فیلم بلندش سرمایه‌گذاری کنه.

خودم هم که بخش عمده‌ای از پول‌هام رو می‌ذارم کنار. اسمش رو گذاشته‌ام صندوق معجزه‌ی پزشکی. خیلی با ویلچرم مأنوس شده‌ام‌ها، اما کسی چه می‌دونه، شاید یه روز درمون مشکل پایین‌تنه‌ی من هم پیدا شد. شاید آدم‌فضایی‌ها از راه رسیدن و دکترهاشون یه راهی واسه اشعه تابوندن به ستون فقرات من و درست کردنش توی چنته داشتن. اگه داشتن، دوست دارم از لحاظ مالی آمادگی‌ش رو داشته باشم، چون ممکنه پزشک‌های فضایی بیشتر بیمه‌های خدمات درمانی رو قبول نکن.

از طرف دیگه، هر کاری هم از دستم برمی‌آد واسه کمک به عمو فرانکی می‌کنم تا غذاخوری‌ش رو سر پا نگه داره، چون اون هم همیشه هر کاری از دستش برمی‌آد، واسه کمک به من می‌کنه. حتی بهش پیشنهاد دادم یه جوک‌باکس^۲ نو واسه‌ش بخرم؛ یه دستگاه دیجیتال با چراغ‌های ال‌ای‌دی چشمک‌زن و بلندگوهای صدای فراگیر، که بتونه جدیدترین آهنگ‌های پرترفدار رادیو رو پخش کنه.

عمو فرانکی بهم گفت: «مرسی، اما نه مرسی، پسر. من فقط از

۱. شاید باورتون نشه، ولی این‌یکی هم دانشگاهه. م.

۲. قبل از گوشی هوشمند و آی‌پاد و ام‌پی‌تری‌پلیر و حتی واکمن، یه دستگاه‌هایی بودن توی مکان‌های عمومی که ازشون موسیقی پخش می‌شد. به اون‌ها می‌گفتن جوک‌باکس. احساس می‌کنم توضیحات لازم رو سروته دادم. م.

صفحه‌های دوو - ووپ^۱ خوشم می‌آد. دوو - ووپ مثل ریه، اما ملودی هم داره، شعر هم داره، موسیقی هم داره، هارمونی هم داره...»

بله، عمو فرانکی از رپ متنفره. می‌گه: «نمی‌شه باهاش یویوبازی کرد.» توی لبخندسرا هم کمک می‌کنم؛ خونه‌ی خاله خوش‌خنده و شوهر خاله خوش‌خنده رو می‌گم. من اونجا زندگی می‌کنم، توی پارکینگ. راستش یه جورهایی می‌شه اسمش رو گذاشت غار جیمی؛ یه گوشه که فقط مال خودمه. درهای کشویی کنترل از راه دور داره، یه تلویزیون غول‌آسای صفحه‌تخت داره، اتومبیل ماستنگ قرمز کروکیم که نقش هم‌اتاقی‌م رو ایفا می‌کنه هم هست. یخچال هم دارم و مایکروفر هم واسه ناچوها و اسمورهای آخر شب موجوده. لوازم باغبونی هم هست. خواستین علفی، چیزی هرس کنین... خودم در خدمتم.

البته، فامیلی خاله و شوهر خاله‌م راست‌راستی خوش‌خنده نیست‌ها. چون خیلی به‌ندرت لبخند می‌زنن به این اسم صداشون می‌کنم. ژن پوزخند و خنده‌ی نخودی رو هم ندارن.

فامیلی واقعی‌شون کاسگاروفه.

مثل استیوی کاسگاروف.

بله، بدجنس‌ترین قلدر مدرسه‌ی لانگ‌بیچ پسر اون‌هاست، که می‌شه پسر خاله‌ی من.

این جوری‌هاست که راحت می‌تونه وقتی جمعه‌شب کاراکترش توی جیمی‌جوکه خامه‌ای می‌شه، بزنه من رو هم خامه‌ای کنه!

۱. یه سبک موسیقیه دیگه. خودتون برین تحقیق کنین چی هست و چه المان‌هایی داره، باشه؟
باشه. م.



خونه همون جاست
که پسر خاله‌ی
روانی باشه.

با همون بچه‌ها که در مدرسه و در جوار
آنها می‌خواندند، بیشتر کتابها
فروخته و توزیع شدند

فصل ۳



این چیزها فقط به حرف قشنگه...

از اونجایی که من نمی‌تونم جلوی چرخش زمین رو بگیرم (بابا! من حتی راه هم نمی‌تونم برم) جمعه‌شب درست سر وقت از راه می‌رسه. شام پیتزا سفارش دادیم، که یعنی من باید در رو باز کنم، چون پیک پیتزافروشی که اسمش تونیه، یه استندآپ‌کمدین جویای نامه. عادت داره جوک‌هاش رو روی من امتحان کنه و من هم حرفی ندارم. هر کمدینی باید فرصت کار کردن روی محتوایش رو داشته باشه. خود من وقتی تازه شروع کرده بودم، حکایت‌هام رو واسه مرغ‌های دریایی و کبوترها تعریف می‌کردم. در جواب سؤال‌تون هم باید بگم بله، پرنده‌ها اگه از جوک‌هاتون خوششون نیاد، قطعاً روی کفش‌هاتون کثیف‌کاری می‌کنن.

تونی که با سه‌تا پیتزای پیرونی اومده پشت در، می‌گه: «سلام، جیمی. خوشحالم می‌بینمت. می‌دونی، خانم خوش‌خنده که زنگ زده بود پیتزا سفارش بده پرسید خیلی طول داره؟ بهش گفتم پیتزا دایره‌ست؛ اصلاً طول نداره، عوضش تا دلتون بخواد شعاع داره!»



تونی دستپاچه پشت سرم رو نگاه می‌کنه. «پسر خاله‌ت، استیوی، خونه‌ست؟»
 «نه هنوز، فکر کنم پشت سیون‌الون^۱ داره کلاس ششمی‌ها رو گوش‌مالی

می‌ده.»

«خب، خوبه. ببین نمی‌گم استیوی خنگه‌ها، ولی یه بار ارزش پرسیدم
 پیتراش رو شش‌تا برش بزنم یا دوازده‌تا، گفت شش‌تا بزن، اون قدر
 گرسنم نیست که بتونم دوازده‌تا برش بخورم.»

۱. یه سوپرمارکت زنجیره‌ایه که خیلی جاها شعبه داره؛ مثل شهروند و این‌های خودمون. م.